

بسم الله

عشق از سدرهٔ اعلا آمد با شعلهٔ فارانی
هم با جام بلا آمد از ساحت سبحانی
اوّل کوب فنا بخشید بر زمرهٔ عشّاق
وانگاه کند باقی از نفحهٔ روحانی
ای عشق توئی سلطان در مرکز امکان
گر سینه به بردی تو هم صبر و شکیبائی
که آتش موسائی که صوت انا للّهی
که بنده و که شاهی از جلوهٔ ربّانی
خلقی بره افتاده هم مرده و جان داده
یک نفسی بر کش ای روح مسیحائی
ناسوت بروز تو لاهوت ظهور تو
هاهوت حضور تو ای گوهر رحمانی
هان دلکم بر سوز وانگه جگرم بر دوز
از نار جمال خود وز ابرهٔ ثعبانی
ای بیخبر عالم از خود خیرم در ده
من گمشدهٔ راهم تو شعلهٔ نورانی
گر لطف همی خواهی یک قدحی در ده
من تشنهٔ یک جامم تو کوثر یزدانی
آن زلف سیاهت را بر گیر ز رخسارت
تا شمس برون آید از پردهٔ ظلمانی
من صید دو ابرویت هم بسته گیسویت
که بکمندم بندی هم گاه تو بگشائی
هم تو لبانم بستی هم تو ز جانم رستی
هم از تو کنم مستی ای بادهٔ رمّانی
گر روی کنی پنهان یک لحظه تو از امکان
رسم بقا بر خیزد گردد دو جهان فانی
ای از تو فغان من وی محیی جان من
هم کون و مکان من ایمصرک سلطانی
این بس عجیب آید این نکته که بنمودی
موجود بهر چشمی وز چشم تو پنهانی
ای بلبل باغ من وی علّت داغ من

وی از تو فراغ من زن رنّه سریان
عیسی ز سما آید موسی ز سنا آید
جانها همه بشتابند در محضر قدسانی
قافیه ای از نی این عشق نمیداند
هم ای بودم نی هم نی کندم نائی
درویش میازار زین گفته بسیار
کز حرف بر آشوبد این گنبد مینائی

این سند از [کتابخانه مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/legal) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۱۲ اکتبر ۲۰۲۶، ساعت ۱۱:۰۰ قبل از ظهر